

گفتگوی شریعت سنگلجی و تاگور*

مرتضی مدرسی چهاردهی*

شریعت: می‌خواهم بپرسم که به عقیده شما چه چیز بیشتر سعادت مادی و معنوی می‌دهد و سعادت عمومی بشر چیست؟

تاگور: البته من در این موضوع و مسأله مهمّ عقیده‌یی دارم که شاید مطابق و موافق با نتایج تحقیقات و تجربیات شما نباشد، ولی چون پرسیده‌اید عرض می‌کنم. انسان از یک ابدیت که نمی‌دانیم چیست و کاری به‌ماهیت آن نداریم و فکری در آن خصوص نمی‌کنیم به‌این دنیا آمده است این دنیا برای انسان به‌منزله یک مزار یا یک معبد است و انسان زایری است که باید بیاید در حول آن طواف کند و از آن بگذرد. علت غایی خلقت بشر در واقع همین است که این مسافرت و این زیارت را طی کند. توقف او در این مزار موقتی است و باید از آن بگذرد بهائم و حیوانات هم به‌این دنیا می‌آیند و می‌روند ولی فرق آنها با انسان این است که بهائم فقط برای خوردن و خوابیدن می‌آیند و می‌روند، جز خوردن و خوابیدن جویای چیزی نیستند، ولی انسان که بالاتر از بهائم است مانند هر انسانی نه هر موجودی که از پشت آدم باشد بلکه انسانی تکه قوه تعقل و تفکر داشته و لااقل این قوا بیش از بهائم در او باشد سعادت این انسان آن است که نسبت به فکر بشریت خیری از او صادر شود که بشریت را به‌الوهیت نزدیک سازد، خدمت کند، هرطور که از دستش برمی‌آید خدمت کند هرکس در هر

● مجله وحید، دی ۱۳۵۲ ه‍.ش، شماره ۱۲۱، ص ۳۲-۱۰۲۶.

* محقق ایرانی.

علمی و هر رشته‌یی که وارد است فایده‌یی برساند. الهی در الوهیت، طبیعی در علم خود، نقّاش با نقّاشی خود، شاعر با اشعار خود، موسیقی‌دان با زیر و بم آلات موسیقی و بالاخره هرکس با هر وسیله‌ای که می‌تواند خدمت و کمکی به بشریت کند که او را به مقصد و مقصود او برساند.

مقصد و مقصود همه یکی است همه به یک سمت متوجّه هستند، وقتی که ما از بشریت حرف می‌زنیم کاری به افراد و مسالک مختلف نداریم، بشریت را به معنی کلی می‌گوییم.

وقتی که من به اروپا رفتم، دیدم که عظمت علوم آن انسان را می‌گیرد اروپایی‌ها در یک جنبه خیلی ترقّی کرده‌اند که متأسّفانه جنبه مادی است ولی در جنبه روحانی و معنوی متأسّفانه ترقّیاتی نکرده‌اند، و شرق در این قسمت از غرب بزرگتر و جلوتر است، به هر حال خدمت می‌کنند و برای بشریت فوائد بسیار دارند.

در بین ملل اشخاصی هستند که مقام عالی‌تری نسبت به دیگران دارند، برای هدایت بشر آمده‌اند خدمت خود را به وسیله هدایت انجام می‌دهند.

جنبه رسالت و تبلیغات و روحانیت دارند. ندایی به آنها می‌رسد، به حکم آن ندا بشر را به مبدأ واحدی که برای همه یکی است می‌خوانند - مقصودم روحانیت و رسالت واقعی است که عواطف بشر را نسبت به نوع خود زیاد می‌کند و همه را متوجّه مبدأ واحدی می‌سازد که برای همه یکی است متّها اسامی مختلف دارد و هرکس آن را به اسمی می‌نامد راه این مبدأ را باید انبیاء و رسل و کسانی که ندای آسمانی بر آنها می‌رسد نشان دهند. من خود را از آن دسته می‌دانم من عالم طبیعی‌دان یا دانشمند فلکی و ریاضی نیستم، من رسالتی برای خود دارم و ندایی به من می‌رسد.

من خود و هموطنان خویش را دعوت به سعادت می‌کنم. مختصر خدمتی از این راه انجام می‌دهم زائری هستم که در این مزار آمده‌ام و در توقّف موقّتی عهده‌دار

خدمتی هستم، و مردم را هدایت می‌کنم حاصل آن‌که سعادت بشر، سعادت فردی نیست بلکه سعادت عمومی در این است که هرکس به‌سهم خود مطابق قوه و استعداد و ظرفیت خود به‌بشریت خدمت کند و او را به‌کمال برساند و هرکس استعدادی که دارد به‌نحو اکمل و اتم بروز دهد.^۱

شریعت: بسیار خوب، این سخن حق است و صوفی گفته است: تقریباً تحقیقی که بزرگان در خصوص سعادت می‌کنند، همین رسیدن به‌کمالات است، ولی می‌خواهم بپرسم که...

تاگور: اجازه بدهید، در راه نیل به‌این مقصود موانع و مشکلات است که انسان را از راه باز می‌دارد. شهوات انسانی یکی از این موانع است. جهالت مانع دیگری است. البته در همه افراد و اشخاص جنبه روحانی و معنوی نیست. بر اغلب مردم حیوانیت و شهوات‌رانی غلبه دارد، باید افرادی که به‌مقام عقل رسیده‌اند. برای رفع این موانع کمک کنند، ممکن است این موانع و زیاده‌روی در اصول مادی این سعادت را متزلزل کند، وظیفه آن اشخاص و صاحبان آن ندا و شنوندگان آن ندا این است که این موانع را بردارند، تبلیغ کنند، وظیفه خود را از این راه انجام دهند.

شریعت: این مطلب صحیح است و اشکالی در آن نیست، ولی ما می‌دانیم که یک راه کمال و سعادت حقیقی برای بشریت هست، و آن رسیدن به‌کمال لایق است، چنان‌که همه متوجه کمالی هستند که به‌سوی آن می‌روند، و آن کمال همان است که خداوند در قرآن ما می‌فرماید:

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمُلَاقِيهِ ۚ^۲

یعنی: «ای انسان! تو به‌سوی خدا می‌شتابی و او را دیدار خواهی کرد». به‌عبارت دیگر، انسان سفر الی الله و یا به‌تعبیر واضح‌تر به‌سوی کمال دارد. در این سفر

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۲۸.

۲. انشقاق (۸۴)، آیه ۶.

بشر باید، یک سلسله دستوراتی داشته باشد، من^۱ می‌دانم موانع این راه چیست، ولی می‌خواهم بدانم که چه چیزها ما را به این راه می‌رساند؟ مکمل یا منقص ما چیست؟ مبعده یا مقرب کدام است؟ این دستور از کجا است؟ از چه کسی این دستور را بگیریم، کدام دستور را ترجیح دهیم و یقین کنیم که ما را به راه خلاف وارد نمی‌کند و از طریق سعادت حقیقی منحرف نمی‌سازد؟ کدام فیلسوف، کدام دانشمند کدام نبی، این راه را بهتر و صحیح‌تر نشان داده است؟

تاگور: (لحظه‌یی تأمل کرده، دست به ریش کشیده، انگشت بالای لب گذاشت): البته این ندای آسمانی از آغاز تاریخ تاکنون برای خیلی اشخاص آمده، و همه این بزرگان مؤظف بوده‌اند که این وظیفه را انجام دهند و این موانع را بردارند، پس می‌توان گفت که همه شنوندگان این ندا در یک مرتبه هستند. هرکس به‌زایران مزار انسانیت و عابدان معبد بشریت خدمتی کند، خوب است. هر راهی که برای این خدمت باشد پسندیده است، انبیاء و رسل همه یک وظیفه داشته‌اند، و دستور همه خوب است. من هم در این مرتبه خدمتی می‌کنم، باید به‌وسیله حقیقت و کفّ نفس و محبت این خدمت و وظیفه را به‌انجام رسانید. شخصی که این وظیفه را دارد، باید بیشتر محبت کند، باید به‌آنها بدهد و از آنها بگیرد. نمی‌شود گفت که یک راه بهتر و یک راه بدتر است.

من مثلاً طرق مختلفی برای خدمت به‌بشریت دارم، من از خاندان قدیمی بزرگی هستم. همه مکنت خود را صرف این راه می‌کنم. در وطن خود مدرسه‌یی تأسیس کردم و تربیت می‌کنم.^۲ همه فلاسفه و علماء خدمت به‌بشریت می‌کنند. اشعار مرا در همه دنیا می‌خوانند، هرکس آنها را بخواند البته عواطف قلبی او و حبّ او زیاد می‌شود. من به‌همه جا سفر می‌کنم، نطق می‌کنم، سعی می‌کنم که از راه تهییج عواطف بشری، وظیفه خود را انجام دهم، امیدوارم به‌وسیله این فداکاری بتوانم عواطف خوب بشر را به‌جوش آورم.

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۲۹.

۲. همان، ص ۱۰۳۰.

شریعت: جواب مطلب من داده نشد! گویا نتوانسته‌ام مقصود خود را بفهمانم. خوب دقت کنید شکی نیست که راه حقیقت و راه کمال و راه نجات یک راه بیشتر نیست. از طرف دیگر که سادات و بزرگان بشر - چه انبیاء و رسل و چه فلاسفه و دانشمندان هرکدام این راه را به‌قسمی دیگر و از طریقی نشان دادند و دستوراتی که متناسب به‌انبیاء است، اختلاف بسیار دارد، فلاسفه هرکدام چیزی می‌گویند. فلسفه مشاء یک دستور دارد، دستور اشراق طور دیگر است. عرفاء راه دیگری نشان می‌دهند، تورات یک طریقه می‌گوید، انجیل صورت دیگری دارد، دستور محمد بن عبدالله غیر از همه اینها است.

خوب که دقت کنیم می‌بینیم که هزارها راه و هزارها حرف مختلف است. ما طلب حقیقت و جویای راه نجات و سعادت و کمال هستیم. می‌خواهیم راهی را انتخاب کنیم، در بین این همه راه گیج می‌شویم، هریک از این بزرگان یا به‌قول شما شنوندگان ندای آسمانی یک راه نشان می‌دهند.

فلان فیلسوف می‌گوید، آن راه بد است، و این راه خوب، دیگری می‌گوید: هردو بد است، راه من خوب است. فلان پیغمبر می‌گوید: از این راه بروید. کلام متناسب به پیغمبر دیگر به‌ما می‌فهماند که باید راه دیگری را در پیش گرفت. پس کدام یک را باید قبول کرد؟^۱ و قدم در کدام راه باید گذاشت؟ که ما را زودتر به مقصود برساند؟!

فیلسوف هندی می‌گوید: قتل حیوانات و خوردن گوشت آنها بد است. باید از کشتن و خوردن آنها، احتراز کنی، تا به این کمال و سعادت برسی. می‌آییم به اروپا، فیلسوف اروپائی می‌گوید: کشتن و خوردن حیوانات لازم است، باید بکشی و بخوری تا به این سعادت برسی. اسلام می‌گوید: فلان چیز حلال است، دیانت دیگر می‌گوید بد است. پس ما حرف کدام را قبول کنیم و در این طرق گوناگون کدام طریق را برگزینیم، و میزان تشخیص بین این طرق چیست؟!

۱. وحید، شماره ۱۲۱ ص ۱۰۳۱.

تاگور: اولاً میزان تشخیص عقل هرکس است، ثانیاً طریق بسته به این است که شخص در کجا متولد شده باشد؟ و تربیت شده چه محیطی باشد؟ مملکت ایران مسلمان است، در هندوستان دین دیگری دارند، این به مقتضای تولد است، از طرف دیگر باید دید که چه فلسفه‌یی را خوانده‌اند! من وقتی متولد شدم، بودایی بودم، به دین پدرانم باقیماندم. هرکس به دین پدران خود به عقیده ایشان است، پس تعیین طریق بسته به این اصل کلی است که انسان در کجا متولد شده باشد و چه محیطی داشته باشد. اما این طریق برای من اهمیتی ندارد، من شاعرم طریق شاعر عشق است، هرکس که عشق داشته باشد خوب است، عاشق به هر راهی که رود خوب است شاعر با عشق خود به مردم خدمت می‌کند. من هم شاعرم!

شریعت: تاکنون بحث ما عقلی و فلسفی بود، بر روی مبانی عقلی سخن می‌گفتیم، اکنون شما مطلب را از مجرای برهانی^۱ و عقلی خارج کرده روی عشق آورید. عشق طوری است وراء طور عقل، خوب است که صحبت‌ها بر روی مبانی برهان و استدلال باشد.

تاگور: متأسفانه بسیار خسته شده‌ام و به علاوه ساعت ده به دیگری وقت داده‌ام، از شما معذرت می‌خواهم!

نویسنده معروف آقای حسین قلی مستعان که شاهد و حاضر در این مباحثه فلسفی بوده است و مصاحبه فوق را به خامه شیوای خود به رشته تحریر درآورده است در پایان مقاله خود چنین نوشت:

صحبت به همین جا خاتمه یافت. آقای تاگور با نهایت مهربانی با سیمای گشاده از همه وداع کرده، به رسم خود با یکایک حاضرین دست داده از اتاق بیرون رفت. من بی‌اندازه متأسف شدم که صحبت قبل از تمام شدن قطع شد و مؤفق نشدم ببینم که پایان این بحث شیرین به کجا می‌رسد.

۱. وحید، شماره ۱۲۱، ص ۱۰۳۲.